

لائسیت‌ها در جهان



LES LAÏCITÉS
DANS LE MONDE

Jean Baubérot

puf

“لائسیت‌ها در جهان”

ژان بوبرو

ترجمه: بهروز عارفی و تقی تام

در ادبیات سیاسی ایران، برداشتهای متفاوتی از دو مفهوم

لایسیته و سکولاریسم ارائه شده است. جامعه‌شناسان و مورخان لایسیته نیز تعریف‌های متنوعی از این دو مفهوم به دست داده‌اند.

ژان بوبرو، تاریخ‌نگار و جامعه‌شناس فرانسوی و بنیان‌گذار جامعه‌شناسی لایسیته، در کتاب "لایسیته در جهان"، در سه بخش "ماقبل تاریخ لایسیته"، "لایسیته و مدرنیته پیروزمند" و "لایسیته و چالش‌های قرن بیست و یکم" به این دو مفهوم پرداخته است.

سکولاریسم و لایسیته

گاهی اظهار می‌دارند که واژه "لایسیته" به چند زبان، از جمله انگلیسی غیرقابل ترجمه است. قبلاً یادآوری کرده بودیم که این واژه از laos یونانی و لاتینِ کلیسائی laïcus می‌آید (که به معنی کسی است که فرمان‌کشی‌ی دریافت نکرده است). واژه layman انگلیسی مترادف با تعریف اخیر است، و در سال 1842، آکادمی فرانسه "لایسیسم" را به مثابه دکترینی تعیین کرد که «برای لایک‌ها این حق را قائل است که بر کلیسا حکومت کنند» [1]. در این جا، انگلستان مورد نظر است. در قرن بیستم، تاریخ‌دانان انگلیسی برای مشخص‌کردن افزایش قدرت «لایک‌ها» (یعنی پادشاه، مشاوران سیاسی و غیره) در حکومت کلیسای مستقر، از واژه laicization صحبت می‌کنند.

به این خاطر، مسئله‌های معناشناختی را بهتر می‌فهمیم: در زبان فرانسه، لایسیته به تدریج برای مشخص‌کردن «استقلال نسبت به هر فرقه مذهبی، هر اصل دارای خصوصیت مذهبی» (فرهنگ لاروس، 1888) در وضعیتی که کاتولیسیسم بعدی سیاسی دارد، به کار رفته است. برای کسب این استقلال، وجود دوره‌ای روحانیت ستیزی لازم بود. در بریتانیا، روحانیت‌ستیزی خفته‌ای خواستار تحکیم «لایسیسم»، یعنی رابطه تنگاتنگ بین دولت و کلیسای ملی شد. این کار به این معنی نیست که کسی خواستار جدائی این دو نشده است. طرفداران آن، National Secular Society (انجمن سکولار ملی) را تاسیس کردند که منشاء نام آنان یعنی سکولاریست‌ها secularists می‌باشد [2].

در سندهای بین‌المللی، "لایسیته" را "سکولاریسم" ترجمه کرده‌اند و برعکس. در نتیجه، نظریه‌پردازان Secular State سه مَعرِف برای مشخص‌کردن آن به دست می‌دهند [3]. ابتدا، آزادی دین (آزادی وجدان،

آزادی همکاری باهدف مذهبی، آزادی مذهبها برای مدیریت امور خودشان، دخالت محدود دولت به سود سلامتی، اخلاق یا نظم عمومی، سپس شهروندی لائیک (حقوق و وظایف به تعلقات و اعتقادات مذهبی وابسته نیست)، سرانجام جدائی (حقانیت دولت از منبع سکولار حاصل میشود یعنی موافقت افراد زیر حاکمیت، بیطرفی دولت یعنی دولت، نه برای دینی تبلیغ و نه به دین کمک مالی میکند). یک دولت میتواند کم یا بیش سکولار باشد. باید این مفهوم سکولاریسم (تنظیم سیاسی قضائی و نهادینی که اصول جدائی و بیطرفی، آزادی وجدان و عدم تبعیض بین شهروندان را به کار می‌بندند [4]) را از مفهوم سکولاریزاسیون تفکیک کرد. واژه اخیر، به نقل و انتقالات اجتماعی-فرهنگی مربوط به پویائی (دینامیک) اجتماعی، تحول دانش و فنون، برتری عقلانیت ابزاری ارتباط دارد؛ نمایندگی‌های اجتماعی مسلط و رفتارها نسبت به دین، مستقل میشوند، و عمل به دین، کاهش می‌یابد. اما، در یک جامعه دموکراتیک که باورمندان و غیرباورمندان همزیستی دارند، فردا می‌توانند رابطه متفاوتی نسبت به سکولاریزاسیون داشته باشند، در عین حال که با قاعده لائیک اداره می‌شوند. در نتیجه، حتی اگر واژه سکولاریسم را میتوان به کار برد، روشن تر به نظر می‌آید که در جهانی که واژه‌ها منشاء زبان‌شناختی گوناگونی دارند، بهتر است که از یک سو، سکولاریزاسیون و از طرف دیگر لائیسیزاسیون و نتیجه‌ی آن ... لائیسیته را از لحاظ معناشناختی، خوب متمایز کرد.

صفحه 16-17 کتاب.

لائیسیته و تجددپیروزمند

در 1974، سَن ژوست فکر می‌کرد که «سعادت ایده‌ی جدیدی در اروپاست». در واقع، آن گاه نیز نگران سعادت مردم بودند، اما هدف نخستین او سعادت ابدی بود. پاک‌دینی با همراه کردن سعادت و موفقیت زمینی حاصل از کار، یک مرحله‌ای به شمار می‌رود. عصر روشنگری با فراموش کردن موقتی عهد با خدا، و اولویت قائل شدن به طبیعت، سکولاریزه کردن این مفهوم را به پایان رساند. خدای طبیعت دخالتی در ماجرا ندارد، سعادت در دستان انسان‌هایی است که برای رسیدن به آن، باید فقط روی خود حساب کنند.

سکولاریزاسیون و لائیسیزاسیون

این امر متضمن یک جهش معرفت‌شناختی است: فلسفه‌ای که تلاش‌های علمی

نوظهور را می‌گنجاند، برای نشان‌دادن راه سعادت، الهیات را جایگزین می‌کند. با این ایده‌ی شادی‌آور که شناخت قانون‌های طبیعت و «حقوق طبیعی» انسان‌ها امکان می‌دهد که خوشبخت باشیم، به نظر می‌رسد که سعادت و مدرنیته با هم ارتباط دارند. به‌موجب اعلامیه 1789، «نادانی، فراموشی یا بی‌توجهی به حقوق انسانی یگانه دلایل بدبختی همگانی است» و تشریح حقوق باید به «سعادت همه» بدل شود. اعلامیه استقلال آمریکا «حقوق لاینفک» «زندگی، آزادی و جستجوی خوشبختی» ابراز می‌دارد. قانون اساسی فرانسه در سال 1793 بیان می‌کند: «هدف جامعه سعادت مشترک است - حکومت بنیاد نهاده شده که برخورداری انسان از حقوق طبیعی‌اش را تضمین کند.» جستجوی فردی در یک مورد؛ وظیفه دولت، در مورد دیگر.

همان‌گونه که دیدیم، دو مفهوم که در واقعیت تجربی وارد شده، باید از هم تفکیک شوند: یعنی سکولاریزاسیون و لائیسزاسیون. سکولاریزاسیون، به اجمال، متضمن از دست دادن وجاهت اجتماعی عوالم مذهبی در جامعه‌های مدرن است، جوامعی که برحسب معیارهای عقلانیت ابزاری در ارتباط با علوم و فنون، کارکردی تدریجی می‌یابند. جامعه صنعتی، و توسعه سرمایه‌داری حوزه‌ای به‌وجود آورده که برپایه قاعده‌های مستقل از مذهب عمل می‌کند و، کم‌کم، این امر در حوزه‌های دیگر جامعه نیز رواج یافته‌است. لائیسزاسیون به حکمرانی سیاسی مذهب مربوط است و روابطش با دولت-ملت را □□□□ به مخاطره می‌اندازد. در نتیجه، لائیسزاسیون به توسعه تکثر دینی بستگی دارد که موجب شده شهروندی را از مذهب تفکیک کرده (آزادی کیش‌ها این تفکیک را الزامی می‌کند)، میان عملکرد جماعت سیاسی و جماعت‌های مذهبی تفاوت قائل گردد و با اتخاذ تدبیرهای قانونی نهادهای جدید مانند آموزش و پزشکی، آن را مستقل کند. روندهای سکولاریزاسیون و لائیسزاسیون می‌توانند آمیخته‌شوند، ولی لائیسزاسیون اقتدارگرایانه می‌تواند شدیدتر از سکولاریزاسیون باشد، یا، برعکس، سکولاریزاسیون می‌تواند افراط در لائیسزاسیون را برای افکار عمومی کمتر ضروری کند.

از سوئی سکولاریزاسیون، و از طرف دیگر، لائیسزاسیون، ساختار ملی، سازماندهی از طریق نهادهای جدید، فتوحات استعماری، از هدف سعادت زمینی معنا می‌یابند، چه فتح آن در میان باشد و چه صدور آن. البته، بدین‌ترتیب، سلطه‌گری‌ها و تناسب قوا، چهره‌ای پوشیده دارند. باوجود این، اجبار مدرن‌بودن، چه دلبخواه و چه به‌زور، برای سراسر جهان ضروری می‌شود.

سکولاریزاسیون و لائیسیزاسیون، امروز

فردی کردن دین نتیجه روند لائیسیزاسیون است که منظور آن، آشکارا، دین را به یک گزینش شخصی تبدیل کردن است و نه عنصری جهت پیوند سیاست و دین. به این معنی که، در جامعه‌ای کما بیش لائیک‌شده، دین قصد ندارد یک سیستم معیاری تحمیلی باشد، بلکه سیستمی از منابع است که فرد در آن، می‌تواند برای مهار محیط خود به صورتی نمادین از آن اقتباس کرده و هویتی برای خود بسازد. زیرا، از نگاه تاریخ‌نگار، دوقطبی‌بودن «لائیک» (به معنای کلاسیک «لائیک»، غیرروحانی [5]) نسبت به دین، قبلاً در این نگرش جای می‌گرفت. موجود انسانی معمولی، که «استاد مذهبی» نیست (ماکس وبر)، به‌طور گرایشی تمایل دارد به مثابه منبع «امداد» [6]، با حفظ احساس مذهبی‌اش برای خود در حد امکان، از دین استفاده کند. آنتی‌کلریکالیسم (روحانی‌ستیزی)، به معنای اعتراض به این مفهوم کلیسایی از دین، به سود مفهومی لائیک (به معنای کلاسیک واژه) از یک دین به مثابه مجموعه‌ای از مواد نمادین که فرد می‌تواند در اختیار داشته باشد، درواقع پیشین‌تر از لائیسیت‌بوده و در تمدن‌های گوناگون یافت می‌شود [7]. بعدها بود که آنتی‌کلریکالیسم با تاخیر توانست خروج از دین را استنباط کند. در اروپا، این تحول در سال‌های 1860، 1870 صورت گرفت.

در سطحی جمعی، روند لائیسیزاسیون عبارت است از گذار از سلطه سیاسی و اجتماعی قطب روحانیون، به تسلط قطب لائیک (و در این‌جا می‌توان دو معنای واژه «لائیک» را به هم پیوند زد). لائیسیزاسیون با تمایز قرون وسطائی «قدرت دنیوی» و «قدرت معنوی» قطع رابطه می‌کند، زیرا، دین در صدد برمی‌آید با لائیسیزاسیون، در سبک قدرت سیاسی و اجتماعی شرکت نکند و اقتداری اعمال نماید که فقط کسانی آن را می‌پذیرند که به آن رجوع می‌کنند و در شرایطی که آن را می‌خواهند (بدین ترتیب، یک کاتولیک می‌تواند مرتباً به عشا ربانی برود، و به همان ترتیب نیز از روش‌های ضدبارداری استفاده کند).

منشاء واژه «سکولاریزاسیون» روندی است که در طی آن، یک راهب صومعه‌اش (نشانه‌ی ابدیت) را ترک می‌کند تا به امید یک زندگی طولانی معادل یک قرن [در دوران باستان، بر روی طول یک قرن تفاهمی وجود نداشت، برخی اندیشمندان آن را ده یا سی سال و برخی

حتی 100 و یا 1000 سال می دانستند . م] ، (saeculum به معنی طولِ یک نسل زندگی) زندگی کند. جامعه‌شناسان این مفهوم را گسترش داده و جابجا کرده‌اند، ولی می‌توان ایده «انتقال» (زندگی صومعه‌ای به زندگی غیرمذهبی [دنیا دوست]) را در نظر گرفت. در زمان سکولاریزاسیون [8] روبه‌رشد، اگر نهادهای غیرمذهبی نظیر پزشکی و مدرسه توانستند از نظر اجتماعی اجباری شوند (واکسیناسیون اجباری، برخی آزمایش‌های پزشکی، آموزش اجباری)، و از جنبه قضائی به عنوان معیار تحمیل شوند، دقیقاً به این دلیل است که سکولاریزاسیون در حال رشد بود، و به «پیشرفت» اعتقاد داشتند. قدرت حاکمه ای که اگر معنوی نبود، دستکم نمادین و اجتماعی کننده بود، دست بدست شد. منشاء مشروعیت این نهادها، تقدیس هدفی بود که دنبال می‌کردند («میانگین عمر» و شناختی که قصد داشت جایگزین ایده‌آل رستگاری شود)، همچنین اعتقاد به انحصارِ نهادهای اخیر برای امکان رسیدن به این هدف (خارج از پزشکی، بهداشت وجود ندارد؛ خارج از مدرسه، آموزشی وجود ندارد، چنان که خارج از کلیسا، رستگاری وجود ندارد) و نیز این باور بود که روحانی نهادینه در جهانشمولی مستتر است (مجله هفتگی ال [زن]، 18 دسامبر 2006، تاکید می‌کرد که نظیر کشیشان، پزشکان نیز «جنسیتی ندارند». اما، در واقع، آن‌ها نیز نمی‌توانند از مطالعه ژانر فرار کنند). باوجود این، بلومبرگ حق دارد که ذات باوری را رد کند: در این انتقال، جهشی صورت می‌گیرد، و آن از دست دادن تقدس است: تقدس دیگر نمی‌تواند ادعا کند که منشائی خارج از امر اجتماعی دارد؛ تقدس کاربردی تر و شکننده تر می‌گردد. کاش از این پس، شناخت به عنوان منبع اصلی پیشرفت اجتماعی به شمار نیاید، و کاش که طولانی‌تر شدن عمر کمتر مطلوب باشد («حق مردن با منزلت»). ... و در این صورت دیگر، مدرسه و پزشکی کمتر به عنوان نهادهای معیار پذیرفته می‌شوند و عمدتاً نهادهای امکانات و قابلیت‌های شمرده می‌شوند که Laos اعوام می‌خواهد کمابیش به دلخواه خود از آن‌ها استفاده کند (مثلاً با ایجاد رقابت بین پزشکی آلوپاتیک و پزشکی جایگزین؛ مدرسه دولتی و مدرسه خصوصی). نهادهائی که مذهب را مایوس و روحانیت زدائی کرده‌اند به نوبه خود روندی مشابه را از سر می‌گذارند که در آن سکولاریزاسیون، خودش مایوس گشته، سکولاریزه شده است [9].

این امر مستقیماً بر لائیسزاسیون و امورسیاسی تاثیر می‌گذارد. زیرا همان‌طوری که طلال اسد (2003) خاطرنشان می‌سازد، تجدد (مدرنیته) برپایه «دو اسطوره» بنا شده است: اسطوره روشنگری که

در آن سیاست، گفتمانِ خرد همگانی است، اسطوره‌ای که به توانائی نخبگان (خواص) در هدایت انسان‌ها (استبداد روشن‌بین) بستگی دارد؛ و اسطوره انقلابی انتخابات عمومی که در آن، سیاست بیانِ اراده لائوس laos (عوام) است که با سنجش افکار (نه اجباراً عقلانی) شهروندانِ رای‌دهنده به دست آمده است. واقعیت این است که نهادهای غیرمذهبی هستند که امکان می‌دهند این تناقض بالقوه حل‌شود. زیرا از طریق این نهادهاست که نخبگان و روحانیت، لائوس را آموزش می‌دهند (ولی با کدام منطق؟ با منطق خردمندانه یا «منطق قوی‌تر»؟ احتمالاً، مخلوطی از هر دو). از این جا به اهمیت فوق‌العاده‌ی داوی که این نهادهای غیرمذهبی نمایندگی می‌کنند، پی می‌بریم. (خودِ واژه "لائیسیتِه"، ابتدا به مدرسه مربوط بود). لذا، الزاماً جهش جدیدی در لائیسیتِه رخ داد، به‌ویژه که، روند جهانی‌سازی‌ای غالب‌شد که در آن، جامعه‌ها بیش از پیش چندفرهنگی می‌شوند. این جنبه جدید اوضاع را پیچیده‌تر می‌کند و چالش جدیدی را مطرح می‌سازد. درواقع، اهالی غربی شده‌ای در تماس مستقیم با هم قرار می‌گیرند، که سکولاریزاسیون را درونی کرده‌اند و برای دیگران، همان‌طوری که بلانکارت [10] در مورد آمریکای لاتین مشاهده کرده، دین یک سیستم حسیِ کمابیش دربرگیرنده جمع است.

از صفحه 112 تا 116 کتاب.

Les laïcités dans le monde, Jean Baubérot

[1] - مراجعه کنید به Fiala، واژه‌ها، 27 ژوئن 1991، صفحه 48. گرچه املاي آن متغیر بود، اکنون «لائیک پیروان مذهبی را مشخص می‌کند که یک روحانی نیست، لائیک طرفدار فعال اصل لائیسیتِه است» (صفحه 45).

[2] - مراجعه کنید به E. Royale, I The Origins of the Secularist Movement 1791-1866, II Secularists and Republicans 1866-1915, Manchester Universite Press. 1974, 1980.

[3] - (D.E. Smith, M. Galander (Bhargava, 1998).

[4] - E. Shakman Hurd (2008) ; A.T. Kuru (2009) ; G.B. Levy, -

.T. Modood (2009) ; J. Berlinerblau (éd.), 2014

[5] - در مقاله نخست، لغزش واژه "لایک" (غیرروحانی) با لایک (در ارتباط با لایسیت) توضیح داده شده است.

[6] - و طبیعتاً، در این جاست که در جامعه لایکنشده، می‌توان عملاً برخی جنبه‌های دین را از لحاظ سیاسی تحمیل کرد.

[7] - در صفحه 8 کتاب توضیح داده شده است.

[8] - به عقیده جامعه‌شناسان

[9] - در این جهت، این روند پیش از همه، سکولاریزه‌کننده است، اما برای این منظور به استراتژی‌های جدید لایسیزاسیون نیاز دارد.

[10] - R. Blancarte, in J. Baubérot, M. Wiewiorka, 2005, p. 255.